



● روزه آوسلندر
● مترجم: علی عبداللهی

انسان و زمان

فراوان می‌ورزد و به گفته خودش هر چیزی را دستمایه شعری می‌سازد. هنگام خواندن اشعارش احساس می‌کنی کنار نهری هستی که از زلالی آبش می‌توانی ریگهای خرد کف آنرا هم ببینی و حتی گاهی فکر می‌کنی ریگها هم روانند. عشق به طبیعت، انسان و اشیاء در آثارش موج می‌زند. رنگین کمان، تابستان کور، بی‌روادید، سهم، نشانهای دیگر، هنوز فضایی هست و بازی دوگانه از آثار اوست. اشعار ذیل از کتاب اخیر برگزیده شده است.

روزه آوسلندر به سال ۱۹۰۷ در چرنویتس زاده شد و در همان شهر تحصیلاتش را به پایان برد. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ تحت تعقیب نازیها بود و در خفا می‌زیست. در همان سالها با پل سلان آشنا شد. اشعار این شاعره شباهت زیادی به شعرهای سلان دارد، اما هرگز از تلخی و پیچیدگی سخن سلان در اشعار او نشانی نمی‌یابیم. آثارش در حال و هوای ادبیات دوران تبعید در بحبوحه جنگ دوم جهانی نفس می‌کشد. او در آثارش بر لحظه تأکید

شعر
انسانی

خوشترین گوشه

گریختم
به خیمه‌گاه جادوییت
عشق،
به جنگلی که نفس می‌کشد
و علفهایی
که به فروتنی سرخم می‌کنند؛
چه
خوشتر از این گوشه
جایی نیست.

در نمی‌یابی

حس نمی‌کنی
برف سالیان
بر گیسوان تو می‌بارد
و در نمی‌یابی
که خورشید چگونه راحت را
می‌سوزاند.
در روز روشن
شنا می‌کنی بیرون از دریا
زبان دلفینها را می‌فهمی
و در نمی‌یابی
که آنها تاریک می‌شوند.

که ما

سخن‌گویان آزاده
از آن سهمی داریم.

بر فراز پلهای آرامش گریز پای
دیدگان ما
ره می‌سپارند،
زنجیر شده به زمان،
انسان به انسان به انسان.

ستارگان

بر کدام میز
صرف می‌کنند
ستارگان
نان شبانگاهی شان را؟

دستهای روشن خود را
به هم می‌دهند،
زمزمه‌گر
در فضایی
که از فروافتاد نشان باز می‌دارد.

نامهای همدیگر را نمی‌دانند.
نمی‌پرسند
نورشان از کجاست
و بخاطر چیست.

آنان سهمند در زمان
که افسانه‌ای است
در نوسان.

ملال

ملال
دیگر چیست؟

می‌بینی
آدمها را
درختان و آسمانها را
می‌شنوی
سخنان و آوازاها را
در شگفت می‌مانی
از تصویری شاعرانه،
در می‌یابی
که همه چیز در نوسان است
و تو در نوسان می‌آوری
خردک شرر زندگی را
از آتش زندگانی.

پس
ملال
چه تواند بود؟

رنگین کمان II

مد
فرو نشسته.
در مرز باران
گنبدی است
که همه رنگها
از آن سهمی دارند

از دره سرسبز آن پایین
و در نمی‌یابی
که خود گوری است کنده شده از برای تو.

باز می‌گردی
به زمینی که دوستش می‌داری
و در نمی‌یابی
که او کوچیده است
و تو بر لبه‌اش ایستاده‌ای.

بر می‌آیی
بر قلّه پر برف غرق در ستاره،
در شگفت می‌مانی از چشم‌اندازهای پیرامون،

